

ملتان نخستین مرکز فارسی در شبه قاره

رفیع کاظمی *

بررسی و تحقیق پیرامون چگونگی نام نهادن بر اماکن حاکی از این است که نام گذاری اماکن به مناسبت یا از روی علت بوده است. ممکن است نام بعضی از اماکن به نام شخصیتی تاریخی، فرهنگی یا اجتماعی و نام بعضی دیگر بیانگر صفت، مناسبت و یادبود تاریخی، مذهبی و سیاسی باشد. البته این نامها با گذشت ایام دستخوش تغییر می شوند.

اوپل کشمیری در تصنیف خود به نام سنگهست در این باره می گوید که این گونه تغییر با سرعت انجام می گیرد و این در مورد ملتان نیز صادق است. زیرا این سرزمین در هر دور نامی متفاوت داشته است. ابوریحان بیرونی دانشمند، تذکره نویس، تاریخدان و جغرافیدان برجسته ایرانی که در عهد سلطان محمود غزنوی دوبار به هند آمده بود و اثر معروف کتاب الهند را از خود به جای گذاشت، از این طریق ایرانیان را با شبه قاره هند به خوبی آشنا ساخت. در این کتاب ابوریحان نامهای مختلفی از قبیل ملتان، بنس پور، سنگه پور، سویرادر، جهرادر، مول استهان، مولستان، مولطان و بالاخره مولتان را برای سرزمین ملتان آورده است. گمان می رود که ملتان مشتق از مول استهان باشد. مول به معنی اصل یا قدیم و استهان به معنی جا و مکان. بدون شک هند یکی از کهن ترین مناطق جهان و سرزمینی است که بنابر بعضی از روایات، نخستین انسان یعنی حضرت

* - نویسنده مقاله ساکن شهر لکهنو است.

آدم (ع) از آسمان بر زمین آن فرود آمد. این منطقه که سراندیپ نام داشت بخشی از شبه قاره بود که اکنون کشوری مستقل به نام سریلانکا است. در روایت است که حضرت آدم (ع) هنگام فرود بر سرزمین سراندیپ (سریلانکا) بر تخته سنگی پا گذاشت و اثر پایش بر آن ماند که تاکنون این تخته سنگ در سریلانکا موجود بوده و نگهداری می شود. در شهر آیودهیا واقع در ایالت اوتارا پرادش مقبره ای به طول ۹ گز وجود دارد که می گویند قبر حضرت شیث علیه السلام فرزند حضرت آدم (ع) است و پیغمبر آخر الزمان حضرت محمد (ص) در زندگانی خود فرمود که از مشرق زمین بوی ربانی می آید. در این صورت می توان گفت که آغاز اسلام در سرزمین شبه قاره بوده است. شهرت شهر ملتان و دارالخلافه شدن آن دلایل مختلفی دارد. در دوره حکومت اسلامی این شهر کهن به «بیت الذهب»، «دارالذهب»، «دارالامان»، «دارالسلام»، «قبة الاسلام» و «مدینه العلم» نیز مشهور بود.

اماکنی که از نظر تاریخی، مذهبی، سیاسی و تجاری اهمیت دارند، در طول تاریخ دستخوش تحوّل و دگرگونی می شوند. حدود مملکت نیز از حوادث تاریخی، جنگ و لشکرکشی در امان نبوده و تغییر می یابد. برحسب اتفاق یک سرزمین یا شهر همگام با تحولات سیاسی- اجتماعی ممکن است تبدیل به پایتخت کشور شده، یا آزاد و خودمختار و گاهی هم مورد غضب و بی توجهی حکام واقع شود.

ملتان نیز از این قاعده مستثنی نبود. این شهر در سمت چپ رود چناب و در سی درجه عرض جغرافیایی و هفتاد و یک درجه طول جغرافیایی، و در سیصد کیلومتری جنوب لاهور واقع است. از حدود و وسعت ملتان در ایام باستان سندی تاریخی در دست نیست، جز این که این منطقه در عهد جمشید و کیقباد بخشی از سرزمین ایران پهناور را تشکیل می داد. ملتان پس از استقلال در شمال لاهور، جنوب منطقه سند، شرق قنوج و در غرب ایران قرار داشت. ملتان هنگام حمله محمد بن قاسم سرزمینی آزاد بود. اما پس از حمله وی به ملتان در بین سالهای ۹۶-۹۳ هجری این سرزمین به تصرف قاسم

در آمد. جهانگردان عرب در سفرنامه های خود ذکر ملتان کرده و حدود آن را شرح داده اند که در این میان می توان از مهلبی، مسعودی ابودلف و مقدسی نام برد. ملتان در عصر مملوک ها که ناصرالدین قباچه (۶۰۵-۶۲۵ه) حاکم آن بود از نظر مساحت بزرگترین وسعت را داشت و پهنای آن از مرز کشمیر به دریای عرب می رسید. شمس الدین التمش پادشاه هند ملتان را به سه منطقه لاهور، سند و ملتان تقسیم کرد و برای هر یک حاکمی جداگانه مقرر ساخت.

آب و هوای ملتان گرم و خشک و کم باران است و چون در مجاورت صحرای ثهار قرار دارد از توفانهای صحرائی در امان نیست. چنانکه شاعری در این مورد گفته است:

چار چیز است تحفه ملتان گره، گرما، گدا و گورستان

قوم آریا پس از مهاجرت از سرزمین مادری خود در آسیای مرکزی اولین سرزمینی را که در آن سکنا گزید، ایریانه نامید که امروز ایران نام دارد. مردم آریا نژاد پس از استحکام حکومت خود در ایران به سه گروه تقسیم شدند. گروه اول در ایران ماند، گروه دوم روانه غرب شد و به آلمان رسید و گروه سوم روانه شبه قاره شد و غرب شبه قاره را به تصرف خود در آورد و آن را «آریا وارتا» نام نهاد. آنها هند را برخلاف وطن خود بسیار وسیع و پهناور یافته و وادی سند را تا دریای عرب به زیر سلطه خود در آوردند و به کارهای مختلفی اشتغال ورزیدند. در میان آریایی های هند افرادی بودند که اهل علم بوده و تدریس می کردند. آنها به پاندیت یعنی عالم شهرت داشته و مورد احترام دیگران بودند. باگذشت زمان آریایی های هند نیز به سه گروه انشعاب یافتند. گروه اول که منصب حکومتی داشت، به برهمن یعنی حکمران مشهور شد. گروه دوم که در زمره جنگجویان و سلحشوران قرار داشت «کشاتریا» نام یافت که به معنی شجاع و جنگجو است. سومین گروه که امور تجاری و بازرگانی و داد و ستد را در دست داشت به ویش یعنی تاجر لقب یافت. آن گاه آریایی ها ساکنان اصلی شبه قاره را که از نژاد «دراویدی» بودند به انجام کارهای پست جامعه وادار ساختند و آنها را «شودر» یعنی غلام نام نهادند. این سرزمین

بیش از هزار سال در تسلط برهمنان بود. پس از آن کشاتریاها بر آنها غلبه یافته و اداره امور را بدست گرفتند و نام شبه قاره را از «آریا وارتا» به «بهارات ورش» تبدیل کردند. از آن پس برهمنان مشاوران حکام شدند. در زمان تهاجم محمد بن قاسم در سال ۹۳ هجری سرزمین‌های ملتان و سند و دیگر مناطق در تسلط کشاتریاها بود. اما پس از فتح آن‌ها توسط محمد بن قاسم تمامی این مناطق جزئی از قلمرو حکومتی بنی امیه شد. سرزمین ملتان پس از انقراض حکومت بنی امیه تابع حکومت بنی عباس بود. در سال ۱۵۱ هجری حاکم ملتان اعلام خودمختاری کرد و تا سال ۱۸۰ هجری تسلط خود را ادامه داد و استقلال ملتان را حفظ کرد. متأسفانه اطلاعی در مورد وضعیت ملتان و حکام آن طی سالهای ۱۸۰ تا ۳۰۰ هجری در دست نیست. اما در سال ۳۰۰ هجری حکام بنی سامه بر ملتان حاکم شدند و تا هفتاد سال به حکومت خود ادامه دادند. پس از آن اسماعیلیان این سرزمین را متصرف شدند. البته دوره حکومت اسماعیلیان به علت شدت ورزی در تبلیغ عقاید خود کوتاه بود. آنها بتکده هندوها را به آتش کشیده و زمین بردند و بر روی آن مسجد بنا کردند. عمال اسماعیلیه به خاطر انزجار خود از بنی امیه و بنی عباس، مسجدی را که محمد بن قاسم در ملتان بنا کرده بود، تخریب کردند.

آمده است که شاهزاده‌ای کشمیری معبدی در ملتان ساخته و در زیر زمین آن خزانه‌ای از جواهرات و زیور آلات گرانها پنهان کرده بود و محمد بن قاسم آن را کشف کرد. از آن پس ملتان در عرب به «بیت الذهب» یا «دار الذهب» مشهور شد. در غزنه پس از الپتکین، غلام آزاد شده‌ای به نام سبکتکین بر تخت سلطنت نشست. در اعتراض به سلطنت سبکتکین شورشی در اطراف و اکناف برپا شد و حاکم ملتان والیان نواحی مرزی ایران را برای حمله به غزنه تحریک کرد و آنها به اتفاق بر غزنه حمله کردند، اما با شکست مواجه شده و از پای درآمدند. چون سبکتکین از برانگیختن والیان ایران توسط حاکم ملتان خبر یافت در اواخر قرن چهارم هجری بر ملتان حمله‌ور شد.

از آنجایی که حاکم ملتان تاب مقاومت در برابر سپاهیان سبکتکین را نداشت، با وی از صلح درآمد. اما با بازگشت سبکتکین به غزنه اعلام استقلال کرد. با وفات سبکتکین هر دو فرزند وی به نامهای محمود و محمد برای تصاحب حکومت با یکدیگر درگیر شدند. محمد به دست سلطان محمود به قتل رسید. سلطان محمود نیز با پیش گرفتن راه پدر ملتان را مورد تاخت و تاز خود قرار داد. وی بار اول در سال ۳۹۶ هجری و بار دوم در سال ۴۰۱ هجری به ملتان حمله کرد، حاکم آن را مغلوب ساخته و به قتل رساند. سلطان محمود پس از نصب حاکم ملتان به غزنه مراجعت کرد.

ملتان پس از رحلت سلطان محمود غزنوی تا حمله غوریان آزاد بود. همان طوری که گفته شد، اسماعیلیان در زمان تسلط خود بر ملتان ظلم و ستم فراوان کرده و خرابی به بار آوردند. تا آن که در عهد مملوک‌ها، التتمش آنها را سرکوب کرده و از ملتان بیرون راند. پس از آن اسماعیلیان به گجرات گریخته و در این سرزمین سُکناگزیدند که تاکنون نیز در ایالت گجرات به زندگی خود ادامه می‌دهند.

شهاب‌الدین غوری در طول زندگی ازدواج نکرد، اما یک صد و پنجاه نفر از غلامان خود را هم چون فرزند تربیت کرد و آنها را پرورش داد. در میان آنها چهار تن به نامهای قطب‌الدین ایبک، ناصرالدین قباچه، شمس‌الدین التتمش و یلدوز از معتمدین خاص وی در امور دولتی بودند. شهاب‌الدین قبل از مراجعت به غور، قطب‌الدین ایبک را که تا آن زمان حاکم بدایون بود به عنوان نایب السلطنه هند مقرر کرد، بدایون را به التتمش سپرد، ناصرالدین قباچه را بر صوبه ملتان حاکم کرد و یلدوز را به سمت حاکم کابل و قندهار و تابع سلطنت دهلی برگزید. شهاب‌الدین در حین مراجعت به غور در بامیان به دست فداییان به قتل رسید و آن‌گاه قطب‌الدین ایبک به مقام سلطنت هند دست یافت. قطب‌الدین ایبک برای استحکام مواضع حکومتی خود و هم چنین ایجاد اتحاد و دوستی بین ناصرالدین قباچه و التتمش دختران خود را به نکاح آنها درآورد. اما وقایع رخ داده در عهد التتمش حاکی از بی‌ثمر بودن این تدبیر بود.

پس از وفات قطب‌الدین ایبک، امرا و وزرا به اتفاق رأی، التتمش را از بدایون به دهلی آورده، بر تخت سلطنت نشاندند. در این اثنا ناصرالدین قباچه تصمیم به لشکرکشی و تصاحب حکومت دهلی گرفت. چنانچه وی در ابتدا پنجاب را فتح کرد. اما چون خبر سربلندی قباچه به التتمش رسید، بدون اتلاف وقت به سوی پنجاب عزیمت کرد و قباچه را شکست داد. قباچه به سمت ملتان گریخت و التتمش در تعقیب وی به ملتان نیز حمله کرد و آنجا را مورد تاخت و تاز خود قرار داد و شکست دیگری بر سپاهیان قباچه وارد آورد. ناصرالدین قباچه پا به فرار گذاشت، اما قایق حامل وی و همراهانش هنگام عبور از رود سند غرق شد و تمامی مسافران آن کشته شدند. این حادثه در سال ۶۲۵ هجری اتفاق افتاد. پس از آن التتمش به همراه عین‌الملک اشهری - وزیر قباچه - روانه پایتخت شد.

سرزمین ملتان از نظر سیاسی، مذهبی، تجاری، علمی و ادبی دارای اهمیت فراوان بود؛ اگرچه از دین و مذهب رایج در این ناحیه تا قبل از ورود آریایی‌ها اطلاعی در دست نیست. آریایی‌ها خود مردمی موحد و یگانه‌پرست بودند و به زندگی پس از مرگ نیز اعتقاد داشتند و شرایط زندگی پس از مرگ را براساس عملکرد انسان در زندگی گذشته می‌دانستند. آنها محلی را برای تعالیم مذهبی و آموزش علمی به نام «مندیر» بنا کردند تا مردم آریا بتوانند در آنجا به کسب علم بپردازند و مردم دراویدی را از نزدیک شدن به آن محل منع کردند. در ملتان نیز درسگاهی وجود داشت که در دوره اسلامی با برجا بود و شیخ معین‌الدین چشتی با اقامت پنج ساله خود در ملتان زبان آریایی را فراگرفت. آریایی‌ها کتابی مذهبی به نام «وید» در پنج مجلد داشتند. آنها رفتاری ظالمانه و ستمگرانه با قوم شودر پیشه کردند. چندین قرن بعد آیین بودا ظهور کرد که سخن از عدالت و برابری و مساوات میان انسانها می‌زد. دراویدی‌ها که همان قوم شودر هستند به سرعت به آیین بودا گرویدند. اما آریایی‌ها از شیوه مستبدانه خود دست برنداشته و با بودایی‌ها درگیر شدند. در این اثنا شاهزاده‌ای کشمیری بتخانه‌ای را در شهر ملتان

برپا کرد. دیری نپایید که این بتکده شهرت یافت و زایران بسیاری از دور و نزدیک به زیارت این معبد آمدند. این وضعیت تا مدت زمانی ادامه یافت و ملتان تبدیل به یک مرکز تجاری مشهور شد.

ملتان از نظر جغرافیایی در منطقه امنی قرار دارد و به علت وضعیت آب و هوایی و نزدیکی به کویر تهار و وقوع توفان گرد و غبار، کمتر کسی آن را مورد تاخت و تاز قرار می‌داد. چنانچه حکام کشورهای همسایه روابط دوستانه‌ای با حکومت ملتان داشتند، تا شاید در موقع نیاز بتوانند از کمک حکام ملتان استفاده کنند.

موهبت‌های الهی، سرزمین شبه قاره را از نعمت‌های فراوان برخوردار ساخته است. به همین خاطر تجار اروپایی، آسیایی و آفریقایی برای داد و ستد و تبادلات بازرگانی، در رفت و آمد مداوم با این سرزمین بودند. آنها کالاهای کشور خود را به هند فروخته و اشیای بازرگانی و ادویه‌جات از هند می‌خریدند. در عهد اسلامی هنگامی که خلیفه وقت از بازرگانان درباره هند سؤال کرد، آنها این‌گونه جواب مختصر و جامعی را به وی دادند:

”بِحُرَّهَا دُرٌّ وَ جَبَلُهَا ياقوت و شَجَرُهَا عطر“

همان‌گونه که قبلاً ذکر آن رفت، وجود بتکده‌ای مشهور در شهر ملتان، باعث شهرت و تبدیل این شهر به یک مرکز تجاری شد. سیاحان عرب تاجران ملتان را قابل اعتماد و با ایمان و بازار شهر را پرسود ذکر کرده‌اند. اما پس از به آتش کشیدن بتکده شهر توسط اسماعیلیان، بازار شهر نیز به تباهی و رکود کشیده شد.

در ابتدای قرن هفتم چنگیز خان به سرزمین‌های اسلامی حمله ور شد و در اندک مدتی همه جا را نابود ساخت. خوارزم شاه با مخاصمتی که بین وی و چنگیز خان پیش آمده بود، بسیاری از سفیران وی را به قتل رساند. چنگیز بر خوارزم تاخت و سپاهیان خوارزم شاه را شکست داد و وی را وادار به فرار کرد. چنگیز خان در تعقیب خوارزم شاه به هر جا که می‌رسید، آن جا را به آتش کشیده، ساکنان شهر را به قتل رسانده

و شهر را به ویرانه تبدیل می کرد.

یک شاهد عینی در ذکر حملات بی رحمانه چنگیز خان چنین جمله ای نوشته است: "آمدند و کندند و سوختند و بردند و رفتند"

عطا ملک جوینی که در جهانگشایی چنگیز در معیت وی بود، در اثر تاریخی خود به نام تاریخ جهانگشا درباره خوارزم شاه چنین نوشت:

"خوارزم که مرکز رجال رزم و مجمع نسای بزم بود، ایام سر بر آستانه او نهاده و همای دولت آن را که آشیانه ساخته، مأوی ابن گشت و نشیمن بوم و زغن شد."

چنگیز خان در تعقیب خوارزم به هند نیز لشکر کشید و ملتان را به مدت یک ماه به محاصره سپاهیان در آورد، اما بی نتیجه و دست خالی برگشت. حتی گفته می شود که التتمش وی را تا مرز شکست نیز به پیش برد.

ساکنان سرزمینهای اسلامی به ویژه علما و فضلا و ادیبان از شدت خرابی های وارده و نابودی کشورشان و همچنین وحشت از ظلم و ستم های چنگیز خان به ناچار از وطن خود مهاجرت کرده و به جانب هند روانه شدند. آنها سرزمین ملتان را محلی پرامن و سکون یافتند و حاکم ملتان نیز با روی باز از این مهاجران استقبال کرد و به آنها پناه داد و بسیاری از علما و کارگزاران را به مناصب حکومتی برگزید. به همین دلیل سرزمین ملتان به دارالسلام و دارالامان شهرت یافت.

ملتان محل تجمع صوفیان نیز بود. به نظر می رسد که در زمان سلطان محمود غزنوی یکی از مشایخ در رکاب وی به هند آمده باشد. در دوره غزنویان شیخ سنایی صاحب حدیقه الحقیقه و شیخ حسین زنجانی صاحب تحفة الواصلین و شیخ علی هجویری معروف به داتا گنج بخش صاحب کشف المحجوب در لاهور که در آن زمان بخشی از ملتان بود، سکونت داشتند.

شیخ معین الدین در عهد غوریان در شهر اجمیر سکونت گزیده و بساط علم گسترده. در آن ایام شاه گردیز^۱ نیز در ملتان بود. مشایخ صوفیه با علم و عمل و اخلاق کریمانه خود قلوب مردم هند را مسخر ساخته و عاملی در رشد و گسترش اسلام در شبه قاره شدند. شیخ قطب الدین بختیار کاکی مرید و خلیفه شیخ معین الدین چشتی ارتباط خاصی با ملتان داشت و بیشتر در آنجا ساکن بود. یکی از مریدان خاص شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر در قصبه آجودهن اقامت داشت که از نواحی ملتان است. شیخ بهاء الدین زکریا سهروردی در شهر ملتان بساط علم گسترده بود و تشنگان علوم صوری و معنوی از محضر وی فیض می بردند. به گفته ملا جامی حدود هفتاد تن از علمای بزرگ در درس او شرکت می کردند. از میان مریدان فریدالدین گنج شکر دو تن به نامهای شیخ بدرالدین اسحق در آجودهن و شیخ احمد بن محمد در هانسی ماندند. این دو نیز به مانند مرشد خود صاحب تصنیف و شاعر بودند.

از میان مریدان خاص شیخ زکریا که صاحب تصنیف و شاعر بودند، می توان از شیخ فخرالدین عراقی، میر صدرالدین میر حسینی، میر عثمان مروند معروف به لعل شهباز قلندر نام برد. یکی دیگر از مریدان وی به حکم مرشدش عوارف المعارف شیخ شهاب الدین سهروردی را از عربی به فارسی ترجمه کرد. وجود این بزرگان بود که باعث رشد، گسترش و محبوبیت فراگیر دو سلسله چشتیه و سهروردیه در شبه قاره شد. در این دوره سرزمین ملتان به «قبة الاسلام» و «مدینه العلم» شهرت یافت.

گفته شد که بیشتر مشایخ و علمای صوفیه صاحب آثار منظوم و منثور بودند و بسیاری از آثار آنها اکنون نیز در دسترس است. برخی از آثار بر جای مانده از مشایخ صوفیه و نویسندگان عارف به ترتیب ذیل است:

۱- شیخ سنایی: دیوان اشعار، حدیقه الحقیقه.

۱- گردیز ولایتی است بین غزنین و هند. تاریخ مغول. تألیف اقبال (قند پارسی).

- ۲- شیخ حسین زنجانی: تحفة الواصلین.
- ۳- شیخ علی هجویری: کشف المحجوب، دیوان اشعار و منهاج العابدین.
- ۴- شیخ معین الدین چشتی: دیوان اشعار، انیس الارواح (ملفوظ مرشد).
- ۵- شیخ قطب الدین بختیار کاکلی: دیوان اشعار، دلیل العارفين (ملفوظ مرشد).
- ۶- شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر: اشعار عربی، فارسی، پنجابی، ملتانی، رسایل، حاشیه بر عوارف المعارف، فواید السالکین (ملفوظ مرشد).
- ۷- شیخ بدر الدین اسحق: اشعار، تعریف بدری، اسرار الاولیا (ملفوظ مرشد).
- ۸- شیخ احمد بن محمد: اشعار.
- ۹- شیخ بهاء الدین زکریا: اورد، مکتوبات رسایل و اشعار.
- ۱۰- شیخ فخر الدین عراقی: دیوان اشعار، لمعات.
- ۱۱- میر صدر الدین حسینی: دیوان اشعار، زهة الارواح، روح الارواح، صراط مستقیم، کنز الرموز، زاد المسافرین، گلشن راز.
- ۱۲- شیخ عثمان مروندی: دیوان اشعار.
- ۱۳- شاه گردیز: اشعار.
- ۱۴- شیخ جلال الدین تبریزی سهروردی: اشعار.
- ۱۵- قاسم داوود: ترجمة عوارف المعارف.

مردم شبه قاره از دیرباز با زبان فارسی آشنا بودند، ادب فارسی از عصر محمود غزنوی در این سرزمین گسترش یافت. البته لشکری که به سرکردگی محمد بن قاسم در سال ۹۳ هجری به سند حمله ور شد، از خراسان جمع آوری شده بود و حکام این منطقه نیز در دوره بنی امیه و بنی عباس از صوبه خراسان برگزیده می شدند. اسماعیلیان نیز در زمان حکومت خود بر ملتان ناچار به حفظ روابط سیاسی با ایران بودند. بدون شک در طول سه قرن که حکام این ناحیه ایرانی بودند، تلاشی برای ترویج و گسترش زبان فارسی توسط آنها انجام نگرفت و افراد اهل علم نیز از ایران به این ناحیه مهاجرت نکرده

بودند. مناسفانه آثاری هم به زبان فارسی از این دوره در دست نیست. اما آثار متعددی از علمای عربی زبان بر جای مانده است.

سلطان محمود غزنوی به زبان های فارسی و عربی تسلط داشت و صاحب تصنیف و شاعر هم بود. هنگام لشکرکشی به هند چهار صد تن از علما، فضلا و نویسندگان وی را همراهی می کردند. در عهد ابراهیم شاه غزنوی دو شاعر برجسته به نامهای ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان در لاهور می زیستند و شاعران ایران، مقام بلند آنها را پذیرفته و این دو را محترم می شمردند. در همین زمان مدرسه ای به سبک مدرسه نظامیه، در لاهور تأسیس و در اندک مدتی از شهرت و محبوبیت فراوانی برخوردار شد. تمامی سلاطین غزنوی از حامیان علم و ادب بودند و سلاطین غوری نیز اهل علم و ادب را در دربار خود جای دادند. سلطان علاء الدین غوری خود شاعر بود و در این دوره شاعران فارسی زبان بسیاری در هند زندگی می کردند. در عهد سلاطین مملوک علما و اندیشمندان از وحشت حملات چنگیز خان از وطن خویش گریخته، به هند مهاجرت کردند. در این دوره پر آشوب ناصرالدین قباچه حاکم ملتان با آغوش باز از این مهاجران استقبال کرد و از این پس ملتان تبدیل به یک مرکز بزرگ ادب فارسی شد. به جرأت می توان گفت ملتان نخستین مرکز زبان فارسی در شبه قاره بود. حاکم ملتان صاحبان علم و فضل را حمایت کرد و آنها را بر مناصب دولتی گماشت. مولانا منهاج الدین سراج که خود یکی از مهاجران بود، در اثر خود به نام طبقات ناصری چنین نوشت:

”در حوادث کفار چین، اکابر خراسان و غزنین و غور بسیار به خدمت او پیوستند و او در حق همگنان انعام و اکرام وافر فرمود...“

در میان مهاجران سه شخصیت برجسته به اسمای مولانا قطب الدین کاشانی، مولانا منهاج الدین سراج و نورالدین عوفی وجود داشتند. ناصرالدین قباچه برای مولانا کاشانی مدرسه ای به نام دائرة المعارف در شهر ملتان بنا کرد. مدرسه فیروزی آنچه را به مولانا منهاج الدین سراج سپرد و عوفی نیز به عین الملک شهری - وزیر قباچه - پیوست. مولانا

سراج درباره خود این گونه می نویسد:

”... هم در این سال کاتب این حروف منهاج سراج از طرف خراسان، از راه غزنین و ملتان در کشتی روز سه شنبه بیست و ششم ماه جمادی الاولی سنه اربع و عشرين و ستمائه به اچه رسید و در ماه ذی الحجه سنه اربع مدرسه فیروزی اچه حواله این داهی شد...”

مجدالدین سیدالکتاب در اثر خود به ذکر نام و درج نمونه ای از اشعار علما، فضلا، شعرا، نویسندگان و اندیشمندانی پرداخته است که منتسب به قباچه بودند. عوفی قبل از رسیدن به ملتان در حین سفر به شهرهای مختلف ایران با علما و افراد اهل علم ملاقاتهایی داشت و نمونه ای از آثار و کلام آنها را گردآوری کرد. وی پس از اسکان در ملتان آثار گردآوری شده را مرتب ساخت و کتابی با نام لباب الالباب نگاشت. از آنجایی که مجدالدین در اثرش به ذکر شاعران دربار قباچه همت گماشته بود، عوفی در این اثر نامی از آنها به میان نیاورده است. اما در باب هیجدهم ذکری از کتاب مجدالدین آورده است. متأسفانه تذکره مجدالدین در طول زمان از بین رفت و دیگر اثری از آن در دست نیست.

بعد از برجیده شدن بساط حکومت ناصرالدین قباچه به دست التمش در سال ۶۲۵ هجری بیشتر علما، فضلا و نویسندگان و شاعران دربار قباچه، به همراه عین الملک اشهری به التمش پیوسته و روانه دربار دهلی شدند. بدین سان چراغ علم و ادب در ملتان به تاریکی گرایید و ملتان به عنوان یک مرکز ادبی اهمیت خود را از دست داد. درج فهرستی از اندیشمندان، نویسندگان، شاعران و علمایی که از عصر سلطان محمود غزنوی تا دوره ناصرالدین قباچه می زیستند، در این مقاله کوتاه امکان پذیر نیست. بیشتر این ادیبان به هر دو زبان فارسی و عربی تسلط داشتند و به این دو زبان شعر می سرودند و بسیاری از آنها صاحب تصانیف ارزنده ای بودند. در این جا تنها به ذکر نام تنی چند از این شخصیتها می پردازیم:

- ۱- سلطان محمود غزنوی، مؤلف تفرید الفروع، صلات.
- ۲- نظام الدین هبة الله الفارسی.
- ۳- ابوالعلاء عطاء بن یعقوب.
- ۴- شهاب الدین ابن الرشید.
- ۵- نصرالله بن عبدالحمید، نویسنده کیلده دمنه.

- ۶- اختیارالدین روزبه.
- ۷- ثقة الدین یوسف.
- ۸- سلطان علاء الدین غوری.
- ۹- فخرالدین مبارک شاه.
- ۱۰- امام فخرالدین رازی، صاحب بیش از پنجاه تصنیف در عربی و فارسی.
- ۱۱- شرف الدین احمد فرید کافی.
- ۱۲- جمال الدین نصر.
- ۱۳- بهاء الدین محمد اوشی.
- ۱۴- خطیرالدین محمد.
- ۱۵- حمیدالدین علی بن عمر.
- ۱۶- ضیاء الدین ابوبکر احمد.
- ۱۷- مجدالدین علی سیدالکتاب، مؤلف تذکره الشعراء دربار قباچه.
- ۱۸- مجدالدین بن الرشید.
- ۱۹- ابوجعفر عمر.
- ۲۰- نورالدین محمد عوفی، مؤلف لباب الالباب، جوامع الحکایات و لوامع الروایات.
- ۲۱- مولانا منهاج الدین سراج، مؤلف طبقات ناصری، ناصری نامه، سیاست الامکار.
- ۲۲- علی بن حامد الکوفی، مؤلف چچ نامه ترجمه تاریخ قاسمی.
- ۲۳- ضیاء الدین ابوبکر.

۲۴- حظیرالدین محمد.

۲۵- حمیدالدین علی.

شاعران

ابو عبدالله نکاتی، ابوالفرج رونی، مسعود سعد، مختاری غزنوی، شهاب‌الدین
 ابی‌رجاء، سعدالدین مسعود، شمس‌الدین مبارک شاه، ابوبکر محمد روحانی، محمد بن
 علی سراجی، سدیدالدین علی، جمال‌الدین ابوبکر، ضیاء‌الدین عبدالرافع، حمیدالدین
 شالی کوب، شهاب‌الدین سنجری، نجیب‌الدین ابوبکر، شمس‌الدین محمد کاتب، فضلی
 ملتانی، سراج‌الدین سراجی، عمید لویکی.

بسیاری از فرمانروایان وقت با حمایت خود از دانشمندان و شاعران، نقش عمده‌ای
 را در گسترش زبان فارسی ایفا کرده و بر قدر و منزلت آن افزودند. خدمات ارایه شده
 به زبان فارسی و ادبیات منثور و منظوم آن، راه پیشرفت ادب فارسی را برای آینده هموار
 ساخت. بسیاری از ادیبان وابسته به دربار سلاطین، مورد تشویق و حمایت شاهان بودند
 و این خود عاملی در رشد و شکوفایی بیش از پیش آنها بود. نظامی عروضی سمرقندی
 در چهار مقاله به درستی آورده است که شاعر یکی از مهمترین ستونهای دربار است که
 نه تنها حاکم را مدح کرده بلکه در مورد اخلاق و عادات و مسایل پندآمیز نیز قلم فرسایی
 می‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

* * *